

تفسیری از وقایع چین

وقایع چین بصورت حیرت انگیزی توجه محافل سیاسی و اجتماعی دنیا را نسبت بخود جلب نموده و تا حدّ زیادی سایر مسائل بین المللی را تحت الشعاع قرار داده است و این حالت بیشتر از آنجا ناشی میگردد که مفسرین امور سیاسی و اجتماعی از چگونگی واقعی حوادثی که در چین میگردد اطلاع دقیق و کامل ندارند و این به آن علت است که رژیم حاکم چین با تمام نیرو و امکانات خود از دیوار آهنینی که بدور این کشور کشیده شده است پاسداری میکند و حتی المقدور راه های نفوذ خبرنگاران و مفسرین را بداخل چین محدود کرده و تقریباً غیرممکن ساخته است لذا آنچه که در باره چین میخوانیم و میشنویم کمتر منطبق بروقیعائی است که اوضاع اجتماعی و سیاسی این کشور را دچار بحران و ناهم آهنگی نموده است .

محافل چین نظر میدهند بدو دسته اصلی تقسیم میگرددند :

۱- محافل سیاسی غرب ۲- محافل سیاسی شوروی

محافل سیاسی غرب - کشورهای غرب و مخصوصاً امریکا نسبت به آنچه که در باره اوضاع چین منتشر مینمایند خود اعتقاد و ایمان کامل ندارند زیرا اخباری که آنها از داخل چین کسب میکنند

اغلب دست اول نیست و چه بسا مقداری از این اخبار و اطلاعات توسط عوامل رژیم چین برای منحرف ساختن محافل سیاسی و اجتماعی غرب منتشر میگردد و این محافل بر اساس همین اطلاعات تفسیرهایی که معمولاً هم ضد و نقیض است بعمل می آورند که از هر جهت گمراه کننده است. پس بر صحت آنچه که از این طریق بگوش میرسد اعتماد زیاد نمیتوان داشت و لازم است با تأمل و موشکافی بیشتر در باره آن ابراز نظر و عقیده نمود.

محافل سیاسی شوروی - تا قبل از بروز اختلاف بین چین و شوروی بعلمت ارتباط و همبستگی دو کشور معمولاً دقیقترین اطلاعات راجع بوضع چین از طریق شوروی که ارتباط دیپلماتیک وسیعتری با کشورهای غرب داشت کسب میکردید باین معنی که دیپلماتهای کشورهای غربی مقیم مسکو از امکاناتی که در شوروی داشتند برای دستیابی به اوضاع چین و وقوف بر آنچه که در این کشور میگذشت استفاده فراوان میبردند و معمولاً به اطلاعات دقیق و مطمئن دسترسی پیدا میکردند ولی با بروز اختلاف چین و شوروی و با توسعه روزافزون این دوگانگیها بطور مداوم امکانات دول غربی نیز محدود شد و این محدودیت از آن جهت است که هیأت حاکمه چین بدولت شوروی نیز مانند یک کشور کاملاً بیگانه و دشمن مینگرد و در حالیکه دیپلماتهای شوروی مقیم یکن را تحت نظر و کنترل دارد علیه عوامل اطلاعاتی این کشور در چین نیز شدیداً و بیرحمانه مبارزه میکند بنحویکه میتوان گفت فعالیت این عوامل چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تقریباً ناچیز و غیرقابل بهره برداری شده است و این روش بطور دائم

رو به تشدید است. و لذا دیپلماتهای غربی مقیم شوروی عملاً مهمترین پایگاه برای کسب اطلاع در باره چین را از دست داده اند و اجباراً به اخبار غیر قابل اطمینان و جعل شده پراکنده اکتفا میکنند و بر اساس همانها هم به تفسیر اوضاع و حوادث چین میپردازند.

و اما دولت شوروی راه عاقلانه تری را انتخاب کرده است یعنی به آنچه که تحت عنوان تفسیر از وقایع چین اشاره میکند رنگ ایدئولوژیک و جهت مسلکی داده است.

ایدئولوگ‌های حزب کمونیست شوروی مدعی هستند وقایع ناراحت کننده چین نتیجه اجتناب ناپذیر اشتباهات و دکم‌های فلسفی و ایدئولوژیک رهبران حزب کمونیست این کشور است. یعنی عدم درک صحیح آموزش مارکسیسم - لنینیسم و دکم بودن در انطباق تعالیم مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جهان مرفعی و تکنولوژی عصر حاضر و در نظر نگرفتن خصوصیات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی دوران نوین و بالاخره وفادار نماندن باین اصل که مارکسیسم میتواند نرمشائی هم داشته باشد و خود را هماهنگ با شرایط زمان و مکان کند مهمترین عامل بروز بحران و انفجار کنونی در جامعه چین است. بطوریکه ملاحظه میشود حزب کمونیست شوروی حوادث اخیر

چین را بعنوان ابزار و ادوات مبارزه ایدئولوژیک خود در کادر مارکسیسم - لنینیسم علیه حزب کمونیست چین و رهبران آن مخصوصاً مائوتسه تونگ محسوب داشته و بدون اینکه به کمیت آن توجه کند کیفیت آنرا مد نظر قرار داده و کوشش میکند تا در این زمینه از گاهی کوهی بسازد و در نتیجه ضربات کاری و مهلکی بر رقبای چینی

که داعیه درك صحيح و منطقی مار کسسیم-لنینیسم را دارند وارد آورد. لذا آنچه که از طریق جراید و رادیوی شوروی درباره حوادث چین منتشر میگردد و مطالبی که رهبران حزب کمونیست این کشور در این باره بیان میدارند منعکس کننده وقایع چین نیست بلکه حاکی از تشدید جنگ ایدئولوژیک بین دو کشور است.

حقیقت چیست؟ گرچه بعلمت عدم دسترسی به اخبار دقیق و اطلاعات صحیح از اوضاع چین نمی توان بدرستی آنچه را که در این کشور میگردد تجزیه و تحلیل نمود ولی از آنجا که وقایع اخیر چین ریشه ایدئولوژیک دارد قاعدتاً هر بررسی و تفسیری که بر این اساس صورت گیرد جزء بیشتری از حقیقت این حوادث را دربر خواهد گرفت و نتیجه آن لافل گمراه کننده نخواهد بود.

مائوتسه تونگ رهبر فرتوت و مار کسسیم متعصب و مقتدر حزب کمونیست چین در ارزیابی احکام مار کسسیم - لنینیسم قواره و الگوی مخصوص بخود دارد اعتقاد او بر این است که مار کسسیم از طرفی محصول عینی دوران انقلاب پرولتاریائی و از طرف دیگر دیرکتیو دهنده و الهام بخش آن میباشد پس مار کسسیم ذاتاً انقلابیست و این بمثابة خصلتی است که با تفکیک آن از مار کسسیم فی الواقع محتوی آن یکباره دگرگون می شود و بصورتی در خواهد آمد که بهیچ وجه تشابهی با آنچه که مار کس و انکلس و ساگرد وفاداران آنها لنین ساخته و پرداخته اند نخواهد داشت.

این تحلیل و نظریه مائوتسه تونگ بی پایه و اساس نیست او در ابراز این عقیده که مار کسسیم فرزندان انقلاب خونین اجتماعی است کاملاً محقق است.

مار کسپسم از همان آغاز کار با هر گونه رفورمیسم و روزیونیسیم مبارزه می کند مبارزه ای آشتی ناپذیر و بی رحمانه .

بر اساس تعالیم مار کسپسم و بر پایه سوسیولوژی و پسیکولوژی مار کسپستی هیچ پدیده ای از جامعه قدیم و نظام حاکم سر کوب شده قابل انطباق با شرایط و نظام نوینی که تحت حاکمیت مار کسپسم بنیان می پذیرد نخواهد بود. مار کسپسم نه تنها نسبت به نحوه تولید سازمان تولید روابط تولیدی شکل حکومت و چگونگی آرایش طبقات در اجتماع حساس است و برای آن فرمولهای معین و مشخصی دارد بلکه راجع به فرهنگ - ادبیات - تمایلات ملی و مذهبی و عادات و اعتقادات توده ها نیز دکتربین مخصوص دارد . بر پایه این دکتربین پدیده های فوق نیز جنبه کاملاً طبقاتی داشته و محصول نظام حاکم در دوره معینی از تاریخ می باشند . منظور این است که با تغییر رژیم و ایجاد نظام نوین فرهنگ و ادبیات عادات و اعتقادات - تمایلات مذهبی و ملی و سایر نمودها و پدیده هایی که از این طریق با روح و روان یک ملت یک جماعت و یک جامعه ارتباط دارند بصورت جزء و کل دستخوش تغییرات کمی و کیفی گردیده و بشیوه و سبک کاملاً نوینی که بهیچوجه ارتباطی با خصلت و ماهیت گذشته خود ندارند متظاهر می گردند .

بنابر این هر پدیده ای که بنحوی جامعه حاضر را با گذشته پیوند دهد غیر قابل قبول بوده و منهدم ساختن آن الزام آور است .

مار کسپسم می خواهد یک جامعه نو ، که هیچگونه ارتباطی با گذشته نداشته باشد بوجود آورد - اجتماعی که نداند از کجا آمده است . اجتماعی که گذشته خود را نشناسد . و بالاچاره ارتباطی هم با

تاریخ سرزمین و نیاکان خود نداشته باشد. و این همان راهی است که مائوتسه تونگ و حزب کمونیست چین پیش پای ملت کهنسال چین گذاشته‌اند و برای پیشتازی در این راه نسل جوان، انقلابی و کم‌مایه را برگزیده‌اند.

سئوال: سرخ بکجا میرود؟ پاسخ: باین سئوال مشکل نیست گارد سرخ فقط آدم کشی نمی‌کند بعلاوه این مسئله تازگی خود را از دست داده است زیرا کاردهای سرخ منتها تحت عناوین دیگر در کلیه کشورهای تحت رژیم کمونیسم به چنین انسان‌کشی‌هایی اقدام کرده‌اند.

سئوال: سرخ چین در راه نابود ساختن فرهنگ و تمدن و ادبیات ملتی کهن و پرافتخار تمام نهاده است و میگوید چین باید فرزند دوران خود باشد او نه گذشته را می‌خواهد و نه آثار آنرا. چین باید دوباره متولد شود و این نوزاد جدید لازم است در دامان حزب کمونیست و تحت تعالیم مائوتسه تونگ که همه چیز را از نو می‌سازد پرورش یافته و تکامل پذیرد. مگر نه آنکه مارکسیسم جامعه‌ای را نومی‌شناسد که مطلقاً پیوند و ارتباطی با گذشته و تاریخ سرزمین خود نداشته باشد؟

مراحل انقلاب

با توجه بتوضیحات فوق اشاره باین مطلب نیز ضروری است که بزعم مارکسیسم - لنینیسم انقلاب خونین مارکسیستی - لنینیستی مراحل متفاوت دارد که این مراحل اجباراً مکمل یکدیگر بوده و هر مرحله درحالی که تسلط کامل مرحله قبلی را عملی می‌سازد شرایط لازم برای پیدایش مرحله نوین فراهم می‌کند. انقلاب فرهنگی یکی از مراحل انقلاب مارکسیستی - لنینیستی است که هم حاکیست مطلق

معنوی حزب کمونیست را تسجیل می نماید و هم امکانات جدید برای تحکیم مبانی فرهنگ و ادبیات مارکسیسم - لنینیسم بوجود می آورد انقلاب فرهنگی مارکسیستی فقط مختص حزب کمونیست چین و از اختراعات رهبران این حزب نمی باشد چنین انقلابی با جزئی تفاوت در سایر کشورهای تحت رهبری رژیم کمونیستی صورت گرفته است در شوروی از سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۳ چنین انقلابی در جریان بوده است و گرچه از سال ۱۹۵۶ بعد در انقلاب فرهنگی شوروی تجدید نظرهایی بعمل آمد ولی بهر حال امروز هم مظاهری از آن مشاهده می گردد.

منتها مسئله ای که انقلاب فرهنگی چین را بصورت خاص خود متظاهر ساخته است اتخاذ همان تاکتیک و روش جدیدیست که مائوتسه تونگ ارائه می دهد. رهبر حزب کمونیست چین در نظر دارد انقلاب فرهنگی مارکسیستی را در حداقل زمان لازم ب نتیجه رسانده و هر گونه بقایای تمدن، ادبیات و فرهنگ ملی چین را که در واقع میراث نژادهای گذشته این ملت است بنحوی قاطع ویران نماید. او اعتقاد دارد که وجود پدیده های فرهنگی گذشته باعث خصلت کاملاً ارتجاعی و ضد انقلابی خود وسیله ایست برای ایجاد انحرافات فکری و ایدئولوژیک نسل جوان و ناگزیر ترمزی است در راه پیشرفت مقاصد حزب کمونیست چین.

آیا در حزب کمونیست چین دوستگی وجود دارد؟ از سال ۱۹۵۶ که دامنه اختلاف بین ایدئولوگهای حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین توسعه یافت و مائوتسه تونگ با اتفاق همکاران

نزدیک خود مانند لئو شائوچی - لین پیائو و چوئین لای صف متحدی در برابر نظریات رهبران حزب کمونیست شوروی تشکیل دادند در محافل سیاسی جهان غرب این سؤال مطرح شد که آیا در حزب کمونیست چین هم مانند سایر احزاب کمونیست انشعاباتی بنفع کمونیستهای شوروی صورت خواهد گرفت؟ آیا مائو در کنار مبارزه جهانی خود علیه تئوریسینهای حزب کمونیست شوروی مواجهه با اشکالات و چند دستگی های داخلی نیز خواهد شد؟ و بالاخره آیا بروز این حوادث وحدت ایدئولوژیک و وحدت تشکیلاتی احزاب کمونیست جهان را متزلزل خواهد کرد؟

تردید نیست که طرح این پرسشها بيمورد نبوده و نیست. زیرا سیر دگرگونیها و تکامل اوضاع نشان داد که وحدت و هماهنگی دنیای کمونیسم چه در برخورد با مسائل خارجی و جهانی و چه در برخورد با مشکلات و معضلات داخلی بر هم خورده و بروز این آشفتگی غیر قابل انکار بتمام شئون حیات فلسفی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی احزاب کمونیست کشیده شده است.

حزب کمونیست چین نیز از اثرات این تغییرات اجتناب ناپذیر برکنار نمانده و بناچار گرایشهایی بسوی چند دستگی و تضاد های فکری و ایدئولوژیک پیدا کرده است. گرچه این تضادها هنوز حالت جنینی خود را طی میکنند ولی میتوان پیش بینی کرد که در آینده شکل مشخصی یافته و بعنوان عوامل مؤثر در انفجار داخلی حزب کمونیست چین نقش اصلی را ایفاء نمایند.

ضمناً ذکر این حقیقت نیز ضروری است که نفوذ بی حد و اعتبار

و حیثیت فراوان مائوتسه تونگ در حزب کمونیست چین و همچنین در میان توده‌های مردم امکان هر گونه مبارزه وسیع ثئوریک و عملی را علیه او و نظریاتش محدود نموده بنحویکه بسختی میتوان قبول کرد در دوران حیاتش حزب کمونیست و مردم چین بمخالفت با او وارد کارزار داخلی کردند و حال آنکه امید فراوان می‌توان داشت که عقاید و آموزش متعصبانه و دکماتیسم مائو بعد از پایان زندگیش محکوم گردد.



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی